

ماجرای غدیر

از نظر ما مسلمانان اهل سنت

به کوشش:

ساجد ساعی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaiislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

www.videofarsi.com

این اثر را تقدیم می‌کنم به کسانی که در پرتو ایمان به آیاتی چون:

* ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الإسراء: ۳۶]

* ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [البقرة: ۱۱۱]

* ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿١٧﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ [الزمر: ۱۷-۱۸]

از بند دنباله‌روی بی‌علم رسته‌اند و به آزاد اندیشی بها می‌دهند و از روحیه‌ی تحمل شنیدن نظر مخالف برخوردارند و سخن مستدل و معقول را می‌پذیرند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

- ۳..... به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان.....
- ۵..... خلافت اسلامی از دیدگاه ما
- ۷..... ماجرای غدیر از دیدگاه اهل سنت.....
- ۹..... ماجرای غدیر از زبان امامیه.....
- ۱۰..... دلیل اول:.....
- ۱۲..... دلیل دوم.....
- ۱۴..... دلیل سوم.....
- ۱۸..... دلیل چهارم.....
- ۱۹..... دلیل پنجم.....
- ۲۱..... دلیل ششم.....
- ۲۳..... دلیل هفتم.....
- ۲۷..... دلیل هشتم.....
- ۲۸..... دلیل نهم.....
- ۲۸..... دلیل دهم.....

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

موضوع جانشینی حضرت محمد ﷺ قرن‌هاست میان مسلمانان سنی و شیعی مورد مناقشه بوده و علمای فریقین همواره دیدگاه یکدیگر را مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند. صحبت از موضوع مزبور در گذشته تنها میان علما و صاحب نظران مطرح می‌شد. اما در سه دهه‌ی اخیر این مباحث در کشور ما بعد از فروپاشی رژیم پهلوی و ایجاد رژیم جدید از حوزه‌های علمی به دانشگاه و مدارس و عرصه‌ی رسانه‌های جمعی کشانیده شده‌است. اکنون بیش از سی سال از تشکیل رژیم فعلی می‌گذرد. در این سال‌ها چه در محافل علمی مدارس و دانشگاه‌ها و چه با چاپ و نشر کتاب‌ها و مجلات و روزنامه‌ها و چه از طریق رادیو و تلویزیون تنها نظر شیعه‌ی امامیه تبلیغ می‌شود و همیشه مبلغان آنان متکلم وحده هستند و موضوع امامت را تبلیغ و به زعم خود آن را اثبات می‌کنند. از ابتدای تغییر رژیم ایران تا کنون حتی یک بار به علمای اهل سنت اجازه نداده‌اند در برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی دیدگاه خود را در باره‌ی امامت و خلافت به اطلاع مردم ایران (برادران و خواهران شیعی) برسانند. البته مسؤولان امر برای این زورگویی و تنگ‌نظری خود هیچ دلیل منطقی ندارند و اقدامشان به خلاف آیه‌ی مبارکه‌ی ﴿فَبِشْرَ عِبَادِ

﴿۱﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾^(۱) است. بی‌گمان طبق آیه‌ی مزبور مسؤولان مملکت موظف هستند فضایی باز و آزاد برای تحقیق در مسائل اعتقادی ایجاد نمایند تا مردم آراء و نظرات مختلف را بشنوند در نتیجه پیروی آنان از دیدگاه مورد قبولشان آگاهانه و بدور از تقلید و تعصب باشد.

۱- «پس مژده‌ی (هدایت و سعادت‌مندی) بده به بندگانم آنانی که هر سخنی را می‌شنوند پس از بهترین آن پیروی می‌کنند» [الزمر: ۱۷، ۱۸].

بهرحال، نویسندگان و مبلغان متعهد ما اگرچه به ناحق از تریبون صدا و سیما محروم گشته‌اند اما «خودسانسوری» را حرام دانسته و در حدّ توان از طرق مختلف از انجام وظیفه‌ی «تبلیغ مسائل اعتقادی» از جمله در باره‌ی موضوع خلافت و امامت کوتاهی نورزیده‌اند. تهیّه‌ی جزوه‌ی حاضر نمونه‌ای از این تلاش‌هاست. امید داریم که مورد استفاده‌ی جوانان مؤمن قرار گیرد و در حدّ توان برای تبلیغ و نیز پخش آن بیش از پیش آستین همّت بالا زنند. ومن الله التوفیق

خلافت اسلامی از دیدگاه ما

به اعتقاد ما مسلمانان اهل سنت چون در قرآن هیچ آیه‌ای وجود ندارد که خداوند متعال به حضرت محمد ﷺ دستور داده باشد برای خود جانشین تعیین کند؛ یعنی آیه‌ای مبنی بر تعیین جانشینی بر رسول اکرم ﷺ نازل نشده است؛ لذا آن حضرت ﷺ نیز به چنان کاری اقدام ننموده و هیچ فردی را به عنوان جانشین خود تعیین یا معرفی نکرده است. اما به شهادت آیات صریح قرآن، پیامبر محبوب ﷺ طی بیست و سه سال تلاش از میان مردمی غرق در جاهلیت، بهترین امت (مهاجرین و انصار) را تربیت کرد و قرآن را به بهترین وجه به آنان آموزش داد. خداوند متعال در قرآن به صراحت حکومت و سرپرستی امت اسلامی را به آن یاران محبوب حضرت محمد ﷺ وعده داد.

بعد از رحلت پیامبر اسلام ﷺ مهاجرین و انصار - سلام و رحمت و برکات خداوند متعال بر آنان باد - سرپرستی امت اسلامی را به عهده گرفتند و طبق آیه‌ی ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ [الشوری: ۳۸]. در سقیفه‌ی بنی‌ساعده شورایی تشکیل دادند و بعد از بحث و تبادل نظر، حضرت ابوبکر صدیق - سلام الله علیه - را به عنوان خلیفه برگزیدند و سایر مسلمانان نیز با منتخب شورا بیعت کردند^(۱).

۱- استاد هادی یار احمدی - حفظه الله - در کتاب ارزشمند «بهترین امت» طبق آیات قرآن مرحله به مرحله توضیح داده است که چگونه حضرت رسول ﷺ اصحاب مهاجر و انصار را به نحو احسن تربیت کرد و آموزش داد تا بعد از آن حضرت سرپرستی امت اسلامی را به عهده گیرند. مشارالیه، خلافت اسلامی از دیدگاه اهل سنت را به روش قرآنی بیان کرده است. مطالعه‌ی اثر مذکور که در نوع خود واقعاً عالی و بی‌نظیر است و نگارنده از آن بهره‌ی فراوان برده‌ام به خواننده‌ی ارجمند پیشنهاد می‌شود.

ماجرای غدیر از دیدگاه اهل سنت

در سال دهم هجری پیامبر اکرم ﷺ حضرت علیؑ را به همراه عدّه‌ای از مسلمانان به نجران (یکی از شهرهای یمن) فرستاد تا زکات مسلمانان و جزیه‌ی نصارای آن منطقه را بگیرد. هنگامی که حضرت علیؑ از آن دیار باز می‌گشت، مصادف بود با وارد شدن حضرت محمد ﷺ به مکه برای انجام مراسم حج. بنابراین؛ یکی از همراهانش را به عنوان فرمانده بر آنان گمارد و پیش از آنان خود را به مکه برای انجام مراسم حج نزد حضرت محمد ﷺ رسانید.

بعد از رفتن حضرت علیؑ همراهانش حُلّه‌های یمنی از اموال زکات را میان خود تقسیم کردند (به گمان اینکه سهم خود را از آن اموال برداشته‌اند. اما اقدام آنان نوعی امتیازطلبی بر سایر مردم ذینفع بود) وقتی به نزدیک مکه رسیدند حضرت علیؑ برای دیدار آنان از مکه بیرون رفت. چون دید که حُلّه‌ها را پوشیده‌اند، از اقدام همراهانش ناراحت شد و آنان را مورد سرزنش قرار داد و پارچه‌های یمنی را از تن ایشان بیرون آورد و در جای خود نهاد.

اقدام حضرت علیؑ موجب دلگیری همراهانش شد. لذا نزد حضرت محمد ﷺ از وی شکایت کردند. حضرت ﷺ اعتراض آنان را موجه ندانست و فرمود: علی در امری که به دین خدا (حقوق مردم) مربوط باشد، سخت‌گیرتر از آن است که بتوان از وی گلایه کرد. بعد از اتمام مراسم حج، پیامبر امین ﷺ با همراهانش به سوی مدینه حرکت کرد. در میان راه متوجه شد، گلایه و اعتراض همراهان حضرت علیؑ بازگو می‌شود. بنابراین؛ در محلی به نام جُحفه نزد برکه‌ای که بعدها به غدیرخم شهرت پیدا کرد توقف نمود. و برای حاضران سخنرانی کرد و ضمن بیان نصیحتی و ذکر امانتداری و نیک‌رفتاری حضرت علیؑ فرمود: «من کنت مولاه فعليّ مولاه، اللهمّ وال من والاه وعاد من عاداه» یعنی: «هرکس

من یاور و دوست او هستم علی نیز یاور و دوست اوست، خدایا، دوست بدار کسی که او را دوست دارد و دشمن بدار کسی که او را دشمن می‌دارد». و با این سخنان مبارک و حکیمانه کدورتی که در دل‌های آن افراد نسبت به حضرت علی ایجاد شده بود زدوده شد. این بود خلاصه‌ای از ماجرای مربوط به روایت غدیر از نظر ما مسلمانان اهل سنت. داستان مزبور در کتاب‌های سنّی و شیعی ذکر شده است. برای مثال می‌توان به سیره‌ی ابن هشام ج ۴ ص ۲۷۴، السیرة النبویة اثر ابن کثیر ج ۴ ص ۴۱۴، الکامل فی التاریخ ابن اثیر فصل حوادث سال دهم هجری، تفسیر رُوح الجنان و رُوح الجنان اثر جمال الدّین ابو الفتوح رازی ج ۴ ص ۲۷۵ و مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری ج ۱ ص ۴۳ مراجعه نمود.

ماجرای غدیر از زبان امامیه

در سال دهم هجری هنگام بازگشت پیامبر ﷺ از حجة الوداع در غدیر آیهی ۶۷ سورهی مائده نازل شد^(۱) که می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ یعنی: «ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده برسان. اگر چنان نکنی پیام خدا را نرسانده‌ای» مقصود از ﴿مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾ اعلام نصب الهی حضرت علی به خلافت است. لذا مردم را جمع کرد و دست علی را بلند نمود و خطاب به حاضران فرمود: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» یعنی: «آیا نسبت به شما اولویت ندارم؟» گفتند: چرا ای رسول خدا. پس فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ» یعنی: «هرکس من سرپرست او هستم این علی نیز سرپرست اوست، خدایا دوست بدار هرکس او را دوست می دارد و دشمن بدار هرکس که او را دشمن می دارد».

بعد از اتمام سخنرانی از حاضران برای حضرت علی بیعت^(۲) گرفت و فرمود: حاضران این موضوع را به غائبان برسانند، این بود خلاصه‌ی ماجرای غدیر از زبان علمای امامیه.

۱- هر مسلمان منصفی به آیهی مذکور در قرآن نگاه کند به آسانی متوجه می شود که این آیه ارتباط دقیقی با آیات ماقبل و مابعد خود دارد و ادعای امامیه به معنی آن است که - معاذالله - خداوند حکیم آن را بی ربط نازل کرده است و آیات قرآن از تناسب و فصاحت برخوردار نیست.

۲- ادعای بیعت گرفتن برای حضرت علی، ناقض عقیده به نصب وی به خلافت از سوی خدا است. زیرا؛ بیعت روشی است برای تعیین خلیفه و رسمیت دادن به آن. پس اگر کسی به عنوان خلیفه‌ی پیامبر از سوی خدا تعیین شده باشد دیگر بیعت گرفتن برای وی معنی ندارد. به عبارت دیگر بیعت کردن با کسی، مانند رأی دادن به وی است و وقتی فردی از سوی خدا برای مسؤلیتی تعیین شده باشد، دیگر رأی دادن به وی معنی ندارد. اگر گفته شود بیعت برای اطاعت از علی ﷺ بود، پاسخ این است که بیعت وی با خلفا باز هم ناقض این توجیه است.

به نظر ما مسلمانان اهل سنت نقل داستان مذکور از زبان امامیه و برداشتی که از آن می‌کنند دارای اشکالاتی اساسی است و لذا بنا به دلایلی ما مدّعی آنان را در باره‌ی نصب الهی حضرت علی علیه السلام به خلافت نمی‌پذیریم.

دلیل اول:

متأسفانه علمای امامیه هنگام صحبت از ماجرای غدیر اصل داستان را با سرپوش نهادن بر واقعه‌ی اعتراض و شکایت همراهان حضرت علی از وی در سفر به یمن که موجب انگیزه‌ی داستان غدیر شد، تحریف می‌کنند. و به جای آن آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی مائده را در داستان می‌گنجانند تا به نتیجه‌ی مورد نظر خود برسند. اما به نظر ما این آیه هیچ ربطی به تعیین جانشین ندارد و بلکه ناقض مدّعی خودشان نیز هست که بعداً خواهد آمد. البته علمای امامیه نیز مانند ما می‌دانند که ظاهر آیه‌ی مزبور هیچ ربطی به ابلاغ امامت و خلافت علی علیه السلام ندارد. در نتیجه با عقیده به تحریف قرآن آیه را تأویل و توجیه می‌کنند. توضیح اینکه:

علمای امامیه زمانی آشکارا می‌گفتند که قرآن تحریف شده و لذا فاقد اعتبار است. در نتیجه برای اثبات امامت حضرت علی به روایات دال بر تحریف قرآن استناد می‌کردند. چنان که علامه نوری طبرسی در کتاب «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الأرباب» از قول علامه مجلسی آورده است: «... و عندي أن الأخبار في هذا الباب متواترة معنی و طرح جميعها يوجب رفع الاعتماد عن الأخبار بل ظني أن الأخبار في هذا الباب لا يقصر عن أخبار الإمامة فكيف يثبتونها بالخبر؟» یعنی: «به نظر من روایات در این باب (تحریف قرآن) به اعتبار معنی متواتر هستند و ساقط کردن تمام آن روایات موجب بی‌اعتمادی روایات می‌شود. بلکه به گمان من روایات در این باب از روایات امامت کمتر نیست (اگر روایات

تحریف آیات در باره‌ی امامت معتبر نباشد) مسأله‌ی امامت چگونه از روایات اثبات می‌شود؟^(۱).

ملاحظه می‌شود علمای امامیه به صراحت می‌گفتند آیه‌ای که بر امامت دلالت کند در قرآن نیست چون قرآن موجود تحریف شده است. در مورد آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی مائده نیز می‌دانند که هیچ ربطی به تعیین جانشین ندارد ناچار روایتی دال بر تحریف آیه‌ی مزبور را متمسک قرار می‌دهند و می‌گویند اصل آیه به گونه‌ای دیگر نازل شده است. برای نمونه در تفسیر صافی اثر ملا محسن فیض کاشانی ذیل آیه مورد بحث آمده است: «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك في عليّ... كذا نزلت» یعنی: «ای پیامبر، آنچه در باره‌ی علی بر تو نازل شده است ابلاغ کن. آیه اینگونه نازل شده است» البته برخی از نویسندگان امامیه گفته‌اند روایت مزبور تفسیری است برای آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی مائده نه اینکه مقصود بیان تحریف آیه باشد. اما این توجیه قابل قبول نیست، زیرا در روایت فوق به «کذا نزلت = آیه این چنین نازل شده» تصریح شده است و نمی‌توان آن را کتمان نمود.

خلاصه استناد آنان به آیه‌ی مزبور ریشه در اعتقاد سابقشان به تحریف قرآن دارد. در نتیجه ادعایشان غیر قابل قبول است. علاوه بر آنچه ذکر شد از جهتی دیگر نیز استناد آنان به آیه‌ی مورد بحث ناقض ادعایشان است. توضیح اینکه:

علمای امامیه از طرفی می‌گویند که خداوند متعال از همان روزهای آغاز بعثت حضرت رسول ﷺ، به وی دستور داد حضرت علی را به عنوان جانشین خود به مردم معرفی کند و پیامبر ﷺ دستور خدا را انجام داد و ده‌ها و صدها بار آن را تکرار فرمود. از طرفی دیگر هم به آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی مائده استناد می‌کنند که در آن آمده است: ﴿وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ یعنی: «اگر چنان نکنی پیام الهی را نرسانده‌ای» و می‌گویند:

۱- به نقل از رساله‌ی «تطهیر اذهان از روایات ضد قرآن» اثر دکتر پژمان دلشاد.

خدا به پیامبرش ﷺ دستور داد خلافت علی (علیه السلام) را ابلاغ کند اگر چنان نکند پیام الهی را نرسانده است و این تناقض آشکاری است.

علمای امامیه برای حل این تناقض، هیچ پاسخ منطقی و معقولی ارائه نداده‌اند جز اینکه می‌گویند: درست است که پیامبر ﷺ در آغاز بعثت و در طول بیست و سه سال رسالتش به کرات امامت و خلافت علی (علیه السلام) را به مسلمانان اعلام کرده بود اما اعلام آن در روز غدیر بطور رسمی بود» بدون شک توجیه مزبور از عقل و منطق بدور است و خلاف آیات قرآن می‌باشد، زیرا

اولاً، تفاوت اعلام رسمی و اعلام غیر رسمی یک خبر تنها به مطلع کردن و مطلع نکردن مردم از آن بستگی دارد. بنابراین؛ وقتی عالی‌ترین مقام مسئول در یک جامعه، مردم را از یک خبر، نه یک بار، بلکه چندین بار آشکارا مطلع کرد هر بار اقدامش کاملاً رسمیت دارد.

ثانیاً، طبق آیه ی ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ﴾ [النحل: ۴۴] یعنی: «و قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی» هرآنچه بر پیامبر ﷺ نازل شده باشد حتماً آن را به بهترین وجه ممکن به مردم ابلاغ کرده و حقیقت مطلب را برای آنان به خوبی بیان نموده است. با این وصف ادعای «اعلام جانشینی حضرت علی از سوی حضرت رسول ﷺ در طول بیست و سه سال غیر رسمی بود، اما اعلام آن در روز غدیر رسمی بود» جز تناقض‌گویی آشکار هیچ معنای دیگری ندارد.

دلیل دوم

واژه‌ی «مولی» در زبان عرب و در قرآن کریم به هیچ وجه به معنی خلیفه و امام و رهبر و سرپرست نیامده است. علمای امامیه نیز بعد از کوشش بسیار و زیر و زبر کردن کتاب‌های لغت و دیوان‌های شعر و کتب ادبی سرانجام نتوانسته‌اند برای «مولی» معنی خلیفه یا امام و رهبر و سرپرست را بیابند. واژه‌ی مزبور در قرآن حکیم به صورت مفرد «مولی» و به صورت جمع «موالی» جمعاً بیست و یک بار به معانی زیر آمده است:

الف: به معنی «ربّ و پروردگار» برای خدا در آیه‌ی ۶۲ سوره‌ی انعام و آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی یس.

ب: به معنی «نعمت دهنده» برای خدا در آیه‌ی ۲ سوره‌ی تحریم.

ج: به معنی «ارث برنده» جمع آن «موالی = وارثان» برای غیر خدا در آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی نساء و آیه‌ی ۵ سوره‌ی مریم.

د: به معنی «صاحب و همنشین» برای اهل جهنّم در آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی حدید.

ه: به معنی «مالک در برابر عبد» برای غیر خدا در آیه‌ی ۷۶ سوره‌ی نحل.

و: به معنی «دوست و یاور» برای خدا و غیر خدا ۱۴ مورد آمده است.

اکنون می‌گوییم امکان ندارد رسول اکرم ﷺ به خلاف زبان عرب «مولی» را به معنی خلیفه و سرپرست آورده باشد و باورکردنی نیست آن حضرت که بیست و سه سال قرآن را به مسلمانان آموزش داد و به کرات «مولی» به معنی دوست و یاور را به ذهن و قلب پیروانش آشنا و مأنوس نمود، اما در غدیر «مولی» را به غیر از معنی قرآنی آن بکار برده باشد.

اگر حضرت محمد ﷺ از سوی خدا موظف بوده تعیین جانشینی علی ﷺ را اعلام و ابلاغ نماید به حکم آیه‌ی ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ﴾ می‌بایست طبق سنت شریفش به روشنی تمام آن را بیان کند نه این که آن را طوری ذکر نماید و از واژه‌ای استفاده کند، نه در زبان عرب وجود داشته و نه در قرآن بدان معنی آمده باشد.

علمای امامیه می‌گویند: «چون پیامبر ﷺ به عنوان مقدمه، سخنان خود را با عبارات «أَلَسْتُ أُولَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» یعنی: «آیا از خودتان به شما سزاوارتر نیستم؟» آغاز نموده است پس به قرینه‌ی «أولی» در عبارت مزبور «مولی» در عبارت «من كنت مولاة فهذا علي مولاة» به معنی برتری و اولویّت خواهد بود پس مقصود پیامبر ﷺ اعلام «اولویّت و سرپرستی علی بن ابی طالب بر مسلمانان» بوده است. یعنی فرمود: همانطور که من بر

شما اولویت و برتری دارم و سرپرست شما هستم علی علیه السلام نیز بر شما اولویت دارد و سرپرست شما است».

پاسخ این است که: به فرض پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخنش را با «أَلَسْتُ أُولَىٰ بَكُمْ...» آغاز کرده باشد بازهم ادعای فوق با آیات قرآن مغایرت دارد، یعنی محال است پیامبر امین به خلاف آیات قرآن سخنی فرموده باشد. توضیح اینکه: در قرآن آمده است: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ [فصلت: ۶ و الکهف: ۱۱۰] یعنی: «بگو جز این نیست که من بشری مثل شما هستم (تفاوتم با شما در این است که) به من وحی می‌شود» همچنین در آیه‌ی ۶ سوره‌ی احزاب آمده است: ﴿الَّذِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ یعنی: «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان اولویت دارد». بنابراین؛ اولی و برتر بودن پیامبر نسبت به مؤمنان به خاطر نبوتش است و بدون شک غیر پیامبر که دارای مقام نبوت نیست نمی‌تواند مانند آن حضرت صلی الله علیه و آله نسبت به مؤمنان اولویت و برتری داشته باشد. به عبارت دیگر «مولی» را به معنی «اولی» گرفتن به معنی پیامبر دانستن حضرت علی است. اما چون در قرآن اولویت پیامبر بخاطر نبوتش به وی اختصاص داده شده است و چون علی علیه السلام دارای مقام نبوت نیست پس مانند پیامبر صلی الله علیه و آله بر مؤمنان اولویت ندارد.

به علاوه تردیدی نیست که عبارت «أَلَسْتُ أُولَىٰ بَكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ» اقتباس از آیه‌ی ﴿الَّذِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ است. اگر پیامبر آن را فرموده باشد بسیار واضح است که با یادآوری این آیه فرموده است، اگر من به عنوان پیامبر بر شما اولویت دارم و مرا مطاع خویشان می‌دانید پس از من اطاعت کنید و با علی دشمنی نکنید و همچنان که مرا دوست دارید علی را نیز دوست بدارید. خدایا، دوست بدار کسی که او را دوست دارد و دشمن بدار کسی که او را دشمن بدارد.

اعتقاد به امامت منصوصه (تعیین علی علیه السلام به خلافت از سوی خدا) با آیات صریح قرآن تعارض دارد.

برای نمونه:

۱- در آیهی ۴۱ سورهی حج در بارهی مهاجرین آمده است:

﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ یعنی: «کسانی که چون در زمین به آنان قدرت دهیم نماز بر پا می‌دارند و زکات می‌دهند و به کارهای پسندیده فرمان می‌دهند و از زشتی باز می‌دارند». این بشارت تحقق پیدا کرد و خلفای راشدین از مهاجرین انتخاب شدند. ملاحظه می‌شود بشارت مزبور، چنان واضح و روشن با تعیین خلیفه در تعارض است که نیازی به توضیح ندارد.

۲- در آیهی ۵۵ سورهی نور می‌خوانیم که خداوند متعال وعدهی سرپرستی امت اسلامی بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به مهاجرین و انصار داد و فرمود: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...﴾ یعنی: «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند وعده داده است که حتماً آنان را در زمین خلافت دهد». حضرت علی علیه السلام نیز در کلام ۱۴۶ نهج البلاغه به استناد همین آیه از روی یقین به حضرت عمر رضی الله عنه مژده داد که سپاه اسلام بر لشکر ایران پیروز خواهد شد. با وجود چنین وعده‌ای باور به امامت منصوصه هیچ معنایی ندارد.

۳- در آیهی ۱۰۰ سورهی توبه آمده است: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ...﴾ یعنی: «پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند خدا از ایشان خوشنود و آنان نیز از او خوشنودند و بهشت‌هایی را برایشان آماده کرده است...».

چون خداوند متعال به این صراحت و روشنی مهاجرین و انصار همان یاران تربیت شده و آموزش دیده‌ی حضرت محمد ﷺ را رهبر و مقتدای مسلمانان معرفی فرمود پس محال است فردی را به عنوان جانشین تعیین یا معرفی کرده باشد.

۴- خداوند متعال در آیه‌ی ۳۸ سوره‌ی شوری می‌فرماید: ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ پس همه‌ی امور مهم مسلمانان باید بر اساس شور و مشورت باشد. در نتیجه حل و فصل امور مهم مسلمانان از کانال شوری با تعیین جانشین (برای پیروی از فرد بجای شورا) آشکارا در تعارض است.

۵- در آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی نساء آمده است: ﴿يَتَأْتِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ یعنی: «ای مؤمنان، از خدا (قرآن) و پیامبر (سنت) و صاحبان امرتان (اجماع) پیروی کنید». وقتی قرآن به این روشنی اعلام فرموده است مسلمانان بعد از رسول خدا ﷺ موظف هستند از «اولی الامر» اطاعت کنند؛ دیگر ادعای تعیین فرد به عنوان جانشین پیامبر ﷺ معنی ندارد و محال است که پیامبر ﷺ به مؤمنان فرموده باشد از شورای اولی الامر اطاعت نکنید.

علمای امامیه می‌گویند مقصود از «اولی الامر» در این آیه امامان معصوم است و خدا به مؤمنان دستور داده است از آنان پیروی کنند. پاسخ این است که:

اولاً، لفظ «أولی»^(۱) جمع است و مفرد ندارد و بکار بردن آن برای فرد نادرست است؛ مثلاً اگر شخصی از فردی اطاعت کند به هیچ وجه صحیح نیست بگوییم آن شخص از «أولی الامر» اطاعت کرده است، زیرا مثل آن است گفته شود فلانی که از یک نفر پیروی کرده از چند نفر (صاحبان امر) اطاعت نموده است. وجود پارادکس (تناقض) در عبارت مذکور کاملاً مشهود است.

۱- اولو (در حالت رفع) و اولی (در حالت نصب و جر) از لحاظ علامت اعراب مانند جمع مذکر سالم است.

ثانیاً، اطاعت از فرد با آیهی ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ به هیچ وجه هم‌خوانی ندارد، زیرا رأی یک نفر به تنهایی و بدون تأیید جمع صاحب‌نظران، شورایی نخواهد بود. اما اطاعت از رأی جمعی (اجماع) طبق آیهی ۵۹ سورهی نساء با آیهی ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ چنان منطبق و سازگار است که مفسر و مبین یکدیگرند و به همین دلیل است که می‌گوییم مقصود از اطاعت از «أولی الامر» اطاعت از «شورای اولی الامر» است.

ثالثاً، چون علمای امامیه معتقد به عصمت امامان هستند حق ندارند برای اطاعت از آنان به آیهی ۵۹ سورهی نساء استناد کنند، زیرا در قسمت دوم همین آیه آمده است: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ یعنی: «اگر دچار اختلاف نظر شدید آن را به قرآن و سنت ارجاع دهید». ملاحظه می‌شود قرآن و سنت مرجع نزاع قرار داده شده نه اولی الامر، زیرا آنان محل نزاع هستند یعنی اولی الامر هم ممکن است دچار اختلاف نظر شوند و این با عقیده‌ی امامیه به عصمت امامان کاملاً ناسازگار است.

ناگفته نماند علمای امامیه متوجه این تناقض شده‌اند. برای حل آن در اینجا نیز به روایتی در باره‌ی تحریف قرآن متوسل گشته‌اند و می‌گویند اصل آیه طبق روایتی در اصول کافی چنین بوده است: «فإن خفتم في شيء فردوه إلى الله وإلى الرسول وإلى أولی الامر منکم... کذا نزلت» یعنی: «اگر در باره‌ی چیزی بیم داشتید آن را به خدا و پیامبر و صاحبان امرتان ارجاع دهید، آیه چنین نازل شده است» [!؟]

مترجم اصول کافی بعد از ترجمه‌ی روایت مزبور در باره‌ی تکرار «أولی الامر» می‌نویسد: «کلمه‌ی اولی الامر در قرآن نیست پس ممکن است عثمان آن را انداخته باشد» [!؟] (به اصول کافی جلد ۲ ص ۲۳ ترجمه آقای جواد مصطفوی نگاه کنید).

چنان که ملاحظه شد هریک از ۵ آیه‌ای که به عنوان نمونه ذکر شد ناقض این ادعا است که پیامبر امین ﷺ فردی را به عنوان جانشین خود تعیین و یا معرفی نموده باشد.

دلیل چهارم

اعتقاد به امامت منصوبه (تعیین علی علیه السلام از سوی خدا به عنوان جانشین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله) از جهتی دیگر نیز با آیات صریح قرآن در تعارض است. یعنی طبق آیات قرآن مهاجرین و انصار که سالها در محضر مبارک حضرت محمد صلی الله علیه و آله دین را به بهترین شیوه آموختند و به احسن وجه تربیت یافتند؛ از صمیم دل و با تمام وجود از خدا و رسولش اطاعت کردند و جان و مال خود را در دفاع از دین خدا در طبق اخلاص نهادند و به دلیل اینکه ایمان و اخلاص و تقوایشان مورد پسند و رضای خداوند متعال بود در قرآن کریم از آنان به عنوان «مؤمنان حقیقی» = ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ [الأنفال: ۷۴] و «دارای عالی‌ترین منزلت نزد خدا» = ﴿أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۲۰] و «شاهد و نمونه‌ی دین داری» = ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ [البقرة: ۱۴۳] و «بهشتیان مرضی خدا» = ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ...﴾ [التوبة: ۱۰۰] و... تعریف و تمجید شده است.

آری، همان یاران تربیت‌شده‌ی حضرت محمد صلی الله علیه و آله که ایمان و شخصیت‌شان مورد تأیید خداوند متعال است بعد از رحلت پیامبر محبوب صلی الله علیه و آله شورایی تشکیل دادند و حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را به عنوان خلیفه برگزیدند. اگر حضرت صلی الله علیه و آله از سوی خدا، علی رضی الله عنه را جانشین قرار داده بود؛ محال بود آن یاران با آن اوصاف قرآنی نسبت به چنان موضوعی بی‌تفاوت باشند و دستور خدا و سفارش حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نادیده بگیرند و یا - معاذالله - آن را زیر پا بگذارند.

کسانی که برخلاف آیات صریح قرآن در باره‌ی مهاجرین و انصار قضاوت نمایند یعنی از آیات قرآن روی برگردانند و طبق برخی روایات تاریخ بگویند یاران تربیت‌شده و آموزش‌دیده‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور خدا را در باره‌ی نصب علی به خلافت زیر پا گذاشتند، با این بینش و تفسیر ضد قرآنی در واقع ناخواسته پذیرفته‌اند که:

* - أعاذنا الله - اصحاب کرام (مهاجرین و انصار) از دین برگشتند و مرتد شدند.

*- معاذالله - زحمات طاقت فرسای پیامبر ﷺ در طول بیست و سه سال نقش بر آب شد.

*- نعوذ بالله- دین اسلام نیز که به وسیله‌ی اشخاص گمراه و مرتد به ما رسیده باشد هیچ ارزش و اعتباری ندارد.

آری، این معانی و مفاهیم ضدّ قرآنی نتیجه‌ی پشت کردن به قرآن و روی آوردن به تاریخ است (تاریخی که مملوّ از کذب و دروغ است). کسانی که بینش و عقیده‌ی خود را در باره‌ی مهاجرین و انصار به جای آیات شریفه‌ی قرآن از روایات جعلی و ساختگی تاریخ بگیرند، برای این شرک صریح، فردای قیامت در پیشگاه حق تعالی هیچ عذری نخواهند داشت.

دلیل پنجم

در نهج البلاغه از قول حضرت علی ﷺ آمده است که می‌فرماید: «ولعمري ما عليّ من قتال من خالف الحق وخابط الغي من إدهان ولا إيهان» یعنی: «به جان خودم سوگند، در جنگیدن با کسی که مخالفت حق کرده و در راه گمراهی قدم نهاده است سستی و مسامحه نمی‌کنم». (خطبه‌ی ۲۴)

«ألا أي أقاتل رجلين رجلاً ادعى ما ليس له وآخر منع الذي عليه» یعنی: «بدانید که من با دو کس می‌جنگم با کسی که چیزی را که حق او نیست ادعا کند و با کسی که از چیزی که به عهده گرفته است روی گرداند». (خطبه‌ی ۱۷۲)

«إني والله لو لقيتهم واحداً وهم طلاع الأرض كلّها ما باليت ولا استوحشت» یعنی: «به خدا سوگند، اگر تنهای تنها باشم در جنگیدن با دشمنانم اگرچه همه‌ی روی زمین را پر کرده باشند باکی و هراسی ندارم». (مکتوب ۶۲ نهج البلاغه)

اکنون می‌گوییم اگر حضرت علی ﷺ از طرف خدا به عنوان جانشین پیامبر ﷺ تعیین شده بود می‌بایست با تمام وجود از مقام و وظیفه‌ی خدادادی خود دفاع نماید و با مسلمانان که با انتخاب حضرت ابوبکر ﷺ به خلاف امر خدا و رسولش ﷺ عمل کردند

بجنگد. اما هیچ روایت موثق و معتبری وجود ندارد که بیان کند علی علیه السلام با استناد به روایت غدیر علیه منتخب شورای مهاجرین و انصار اقدامی اعتراض آمیز از خود نشان داده باشد. بنابراین، ننگیدن علی علیه السلام با مسلمانان و عدم اعتراض وی نسبت به انتخاب شدن حضرت ابوبکر توسط مسلمانان ناقض باور به امامت منصوبه است.

اگر روضه‌خوانان و برخی از آخوندها به کتاب «سلیم بن قیس هلالی» که تحت عنوان «اسرار آل محمد» ترجمه و چاپ شده و مملو از اخبار و روایت جعلی است؛ استناد کنند و بگویند حضرت علی نسبت به انتخاب شدن ابوبکر توسط مسلمانان اعتراضاتی جدی از خود نشان داد؛ پاسخ این است که کتاب مزبور بنا به تصریح عدّه‌ای از علمای برجسته و نامدار شیعه‌ی امامیه مانند شیخ مفید و علامه حلی و ابن داوود حلی و آیت الله خویی جعلی و ساختگی است و اعتباری ندارد. مثلاً:

الف) علامه حلی در «خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال ص ۸۳» می‌نویسد: «...والکتاب موضوع لا مریة فيه» یعنی: «... تردیدی نیست که این کتاب ساختگی است»

ب) ابن داوود حلی نیز می‌گوید: «سلیم بن قیس الهلالي ينسب إليه الكتاب المشهور وهو موضوع بدلیل أنه قال: إن محمد بن أبي بكر وعظ أباه عند موته وقال فيه: إن الأئمة ثلاثة عشر مع زيد وأسانیده مختلفة لم یرو عنه إلا أبان بن أبي عیاش وفي الكتاب مناکیر مشتهرة وما أظنه إلا موضوعا» یعنی: «کتاب مشهوری به سلیم بن قیس هلالی نسبت داده می‌شود که ساختگی است. به دلیل آنکه در این کتاب ذکر شده محمد بن ابی بکر (که در) زمان مرگ پدرش دو ساله بود او را اندرز داد و در آن ذکر شده ائمه با زید سیزده نفرند! اسناد آن گوناگون است و جز ابان بن ابی عیاش کسی از او نقل نکرده و در کتاب منکرات مشهوری وجود دارد و من این کتاب را جعلی می‌دانم» (الرجال ص ۲۴۹)

ج: آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی از مرجع تقلید شیعیان در باره‌ی این کتاب می‌نویسد: «والکتاب موضوع لا مرية فيه وعلى ذلك علامات فيه تدل على ما ذكرناه منها ما ذكر أن محمد بن أبي بكر وعظ أباه عند الموت ومنها أن الأئمة ثلاثة عشر وغير ذلك. قال المفيد: هذا الكتاب غير موثوق به وقد حصل فيه تخليط وتدليس» یعنی: «شک نیست که این کتاب ساختگی بوده و نشانه‌هایی در این کتاب موجود است که بر صحت نظر ما دلالت دارد، از جمله اینکه محمد بن ابی‌بکر پدرش را به هنگام مرگش اندرز داد و ائمه سیزده نفرند!! و غیر آن. شیخ مفید نیز می‌گوید: این کتاب قابل اعتماد نیست و در آن تخلیط و تدلیس صورت گرفته است». (معجم رجال الحدیث ج ۸ ص ۲۱۹)^(۱).

دلیل ششم

در نهج البلاغه آمده است بعد از بیعت مسلمانان با حضرت ابوبکر جمعی نزد حضرت علی رفتند و اظهار پشتیبانی کردند. اما آن حضرت در پاسخ ایشان فرمود: «فَنظَرْتُ فِي أَمْرِي فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي وَإِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لَغَيْرِي» یعنی: «در کار خود اندیشه کردم دیدم اطاعتم از (فرمان پیامبر ﷺ) بر بیعتم (با منتخب مسلمانان) پیشی گرفته و پیمانی (از پیامبر ﷺ) برای بیعت با غیر خودم بر گردن دارم». (نهج البلاغه خطبه‌ی ۳۷) شارحان نهج البلاغه در شرح این سخن نوشته‌اند که پیامبر ﷺ به حضرت علی توصیه فرموده بود، اگر در امر خلافت اختلافی پیش آمد با کسی بیعت کن که مسلمانان با وی بیعت می‌کنند. چنان که سید بن طاووس از علمای مشهور شیعه‌ی امامیه در کتاب «کشف المحجبه» از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود: «لَقَدْ أَتَانِي رَهْطٌ مِنْهُمْ ابْنَا سَعِيدَ وَالْمَقْدَادَ بْنَ الْأَسْوَدِ وَأَبُوذَرَّ غِفَارِي وَعِمَارَ بْنَ يَاسِرٍ وَسُلَيْمَانَ الْفَارِسِيَّ وَالزُّبَيْرَ بْنَ الْعَوَامِ وَالْبِرَاءَ بْنَ عَازِبِ

۱- به نقل از حاشیه‌ی صفحه‌ی ۳۷ کتاب «شاهراه اتحاد» اثر ارزشمند علامه حیدر علی قلمداران - رحمه الله تعالی -.

يعرضون النصر عليّ فقلت لهم أن عندي من نبي الله صلى الله عليه وسلم عهداً وله إليّ وصية ولست أخالف ما أمرني به» یعنی: «گروهی از جمله دو پسر سعید و مقداد و ابوذر غفاری و عمّار و سلمان و زبیر و براء بن عازب برای یاری دادنم اعلام آمادگی کردند ولی به آنان گفتم من در این مورد با پیامبر ﷺ عهدی دارم و حضرت به من سفارشی فرموده و در آنچه به من دستور داده مخالفت نمی‌کنم»^(۱).

براستی وجدان و عقل سلیم نمی‌پذیرد خدا به پیامبر ﷺ دستور داده باشد خلافت حضرت علی را به مسلمانان اعلام کند، اما او بجای آن که به مسلمانان مؤکداً دستور دهد از حضرت علی اطاعت کنند در عوض به علی ﷺ توصیه کرده باشد اگر عده‌ای از مردم در امر خلافت دچار اختلاف شدند تو با منتخب مسلمانان بیعت کن. یعنی به مخالفت مسلمانان با وظیفه‌ی خدادادیت نباید اهمیت دهی و اعتراض کنی. توصیه‌ی مزبور نیز با اعتقاد به امامت منصوصه در تعارض آشکار است.

لازم به ذکر است به نظر نگارنده امکان ندارد عده‌ای از صحابه‌ی پیامبر ﷺ بعد از انتخاب حضرت ابوبکر توسط شورای مهاجرین و انصار و بیعت سایر مسلمانان مدینه با وی، برای اقدام علیه منتخب شورا نزد حضرت علی رفته باشند، زیرا اولاً، طبق آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی نساء مسلمانان موظف به اطاعت از شورای اولی الامر بودند.

ثانیاً، حضرت علی در مکتوب شماره شش نهج البلاغه به صراحت می‌فرماید: «شورا حق مهاجرین و انصار است و اگر آنان فردی را به عنوان امام و رهبر انتخاب کردند هرکس با آن منتخب مخالفت کند از غیر راه مؤمنان پیروی کرده است».

به هر حال، آنچه از نهج البلاغه به عنوان دلیل ششم ذکر کردیم از جهت «الزام خصم بما التزم به» می‌باشد. یعنی از کتابی که نزد شیعیان معتبر است برای آنان حجّت ارائه

۱- به نقل از کتاب «راهی به سوی وحدت اسلامی» اثر دانشمند مخلص و توانا استاد مصطفی طباطبایی ص ۱۶۹.

دادیم. به عبارتی دیگر ما حق داریم به عنوان دلیل بگوییم روایت مزبور از نهج البلاغه با ادعای شما برادران شیعی در باره‌ی امامت منصوصه ناسازگار است و آن را ردّ می‌کند.

دلیل هفتم

در این واقعیت که حضرت علی علیه السلام به میل و رغبت خود و به عنوان یک وظیفه‌ی دینی با حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت عثمان رضی الله عنهم بیعت کرده است هیچ تردیدی وجود ندارد. چنان که در کتاب «الغارات» ج ۱ ص ۳۰۳ اثر ابراهیم بن محمد ثقفی و نیز در کتاب «مستدرک نهج البلاغه» ص ۱۲۰ اثر فقیه نامدار و بزرگوار شیعه یعنی شیخ هادی کاشف الغطاء نامه‌ای نسبتاً طولانی از حضرت علی ثبت شده که در آن به انتخاب شدن حضرت ابوبکر و بیعتش با وی و نیز دیگر خلفا تصریح کرده است.

«... فوالله ما كان يلقي في روعي إلا إقبال الناس على أبي بكر واجفاهم إليه فأمسكت يدي، ورأيت أني أحق بمقام محمد في الناس، فلبثت بذلك ماشاء الله حتى رأيت راجعة من الناس رجعت عن الإسلام يدعون إلى محو دين محمد وملة إبراهيم فخشيت إن لم أنصر الإسلام وأهله أن أرى في الإسلام ثلماً وهدماً تكون المصيبة به أعظم من فوت ولاية أمركم التي هي متاع أيام قلائل ثم يزول ما كان منها كما يزول السراب فبايعت أبا بكر عند ذلك ونهضت معه في تلك الأحداث حتى زهق الباطل كانت (كلمة الله هي العليا) إن رغم الكافرون فصحبته مناصحا وأطعته فيما أطيع الله فيه جاهدا فلما احتضر بعث إلى عمر فولاه فسمعنا وأطعنا وبايعنا وناصحنا...» یعنی: «... پس سوگند بخدا، در دلم نمی‌گذشت و به ذهنم خطور نمی‌کرد که عرب، امر حکومت را از من برگرداند و مرا به شگفت نیورد مگر روی آوردن و شتافتن مردم به جانب ابوبکر، پس از بیعت با وی خودداری کردم و دیدم که من سزاوارتر از دیگران به مقام محمد صلی الله علیه و آله در میان مردم هستم؛ لذا تا مدتی که خدا خواست درنگ نمودم تا اینکه دیدم گروهی از مردم مرتد شده از اسلام برمی‌گردند و به سوی نابودی آئین محمد صلی الله علیه و آله و دین ابراهیم علیه السلام دعوت می‌کنند، پس ترسیدم که اگر به یاری اسلام و مسلمین برنخیزم

شکاف و ویرانی بزرگی در اسلام بینم که مصیبت آن بزرگتر از فوت ولایت و سرپرستی کار شما باشد که کالای چند روز اندک است سپس مانند سراب محو می‌گردد؛ در آن هنگام با ابوبکر بیعت نمودم و به همراه او در آن حوادث قیام کردم تا باطل از میان رفت و «گفتار خدا والاتر است» هرچند برخلاف میل کافران باشد. پس با ابوبکر از راه خیرخواهی مصاحبت کردم و در آنچه خدا را فرمان می‌برد با کوشش تمام او را اطاعت نمودم، آنگاه چون به حال احتضار رسید وظیفه را به عمر سپرد^(۱) و ما بیعت کردیم و اطاعت نمودیم و خیرخواهی نشان دادیم...»^(۲).

ملاحظه می‌شود که حضرت علی خود را برای خلافت سزاوارتر دانسته و نفرموده است تنها من سزاوارم و تازه از آن پست و مقام به عنوان کالای چند روز اندک و سراب محوشدنی یاد کرده است. آیا باورکردنی است حضرت علی در باره‌ی مقام و منصب الهی این چنین بفرماید؟ به علاوه آن حضرت مشخصاً ابوبکر صدیق و پیروانش را اهل اسلام دانسته و از سر خیرخواهی و به عنوان یک وظیفه دینی همراه و همدوش آنان علیه مرتدین و از دین برگشتگان به مبارزه برخاسته است.

آری، به نظر ما بیعت حضرت علی با حضرات ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم دلیلی قاطع و قوی بر ردّ باور به امامت منصوبه است. برادران شیعی باید بپذیرند که حضرت علی اگر خود را منصوب من عندالله می‌دانست تحت هیچ شرایطی نمی‌بایست با خلفا بیعت کند. بدون شک بیعت حضرت علی با منتخب مردم، ناقض ادعای امامیه است که می‌گویند: علی منصوب من عندالله است و این دو قابل جمع نیستند.

۱- در کتب تاریخ آمده است: حضرت ابوبکر رضی الله عنه در روزهای آخر عمر شریفش مهاجرین و انصار را دعوت کرد و از آنان خواست تا خلیفه‌ای را تعیین نمایند. آنان جلسه‌ای تشکیل دادند و بعد از بحث و بررسی سرانجام به اتفاق، آن امر را به خود حضرت ابوبکر رضی الله عنه ارجاع دادند و از وی خواستند فردی را انتخاب نماید. او حضرت عمر رضی الله عنه را انتخاب نمود و آنان نیز با وی بیعت کردند، بنابراین؛ ابوبکر صدیق طبق دستور و تأیید شورای مهاجرین و انصار بود که حضرت عمر را انتخاب نمود.

۲- به نقل از کتاب مشعل اتحاد اثر عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، ص ۲۱.

برخی از آخوندهای روضه‌خوانِ دنباله‌رو خرافات می‌گویند: حضرت علی را به زور به بیعت با ابوبکر وادار کردند. پاسخ این است که:

اولاً، سند و مدرک فوق‌الذکر ادعای آنان را ابطال می‌کند.

ثانیاً، همچنان که قبلاً ذکر شد روضه‌خوانان به کتاب «اسرار آل محمد» استناد می‌کنند و کتاب مزبور از نظر علما و فقهای برجسته‌ی امامیه جعلی و ساختگی است.

ثالثاً، سخن و ادعای روضه‌خوانان بی‌سواد که می‌گویند: حضرت علی به ناچار ظالمان را تأیید کرده و تسلیم آنان شده است، واهی و مردود و باطل است، زیرا متوجه نیستند که با این سخنان بی‌اساس در واقع به حضرت علی توهین می‌کنند و - معاذالله - او را معذب فی النار و جهنمی می‌دانند، چرا که خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى اللَّهِ أَنْ تَبْغُوا ظُلْمًا فَمَا تَبْغُوا الظُّلْمَ فَكُنْتُمْ مِنَ الْغَالِبِينَ﴾ [هود: ۱۱۳] یعنی: «به جانب ستمگران گرایش پیدا نکنید که آتش شما را می‌گیرد»^(۱).

در باره‌ی دلیل هفتم شایسته است سخن و استدلال فرزند حضرت حسن را نیز ذکر نماییم.

حضرت حسن مثنیٰ فرزند حضرت حسن مجتبیٰ نوهی حضرت علی مرتضیٰ - سلام الله علیهم - در باره‌ی این که روایت غدیر هیچ ربطی به تعیین و یا معرفی جانشین از سوی پیغمبر اسلام ﷺ ندارد دلیل بسیار متقن و معقولی ارائه داده است، چنانکه حافظ ابن عساکر از آن بزرگوار چنین نقل می‌کند: «قيل: ألم يقل رسول الله صلى الله عليه وسلم: من

۱- مسوؤلان و مبلغان حکومتی در «هفته‌ی وحدت» هنگامی که از اتحاد و همبستگی میان مسلمانان صحبت می‌کنند می‌گویند «امیر المؤمنین علی عليه السلام برای حفظ وحدت اسلامی با خلفا بیعت نموده و نسبت به اسلام و مسلمین خیرخواه بوده است». اما در طول سال همنوا و همصدا با روضه‌خوانان از «اذیت شدن حضرت فاطمه و شهادت او [!؟] و... دم می‌زنند و مانند سلمان رشدی با لعن و نفرین اصحاب کرام (مهاجرین پاک و بزرگوار) و امهات المؤمنین (همسران پاک رسول خدا ﷺ) به مقدسات بیش از یک میلیارد مسلمان اهل سنت اهانت می‌کنند و با این تناقض‌گویی آشکار که از عدم یکرنگی آنان حکایت دارد عملاً اثبات می‌کنند در ادعایشان (تلاش برای وحدت اسلامی) واقعاً صادق و راستگو نیستند.

كنت مولاہ فهذا علي مولاہ؟ فقال: بلى ولكن والله لم يعن رسول الله صلى الله عليه وسلم بذلك الإمارة والسلطان ولو أراد ذلك لأفصح لهم به فإن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان أفصح المسلمين ولو كان الأمر كما قيل، لقال صلى الله عليه وسلم: يا أيها الناس، هذا ولي أمركم والقائم عليكم من بعدي فاسمعوا له وأطيعوا والله لئن كان الله ورسوله اختارا علياً لهذا الأمر وجعله القائم للمسلمين من بعده ثم ترك علي أمر الله ورسوله لكان علي أول من ترك أمر الله ورسوله»، (رواه الحافظ ابن عساكر عن نفيل بن مرزوق عن الحسن بن الحسن).

یعنی: «از حسن مثنی فرزند حسن بن علی علیه السلام پرسیده شد: آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نگفت: من كنت مولاہ فهذا علي مولاہ؟ پاسخ داد: چرا! اما سوگند به خدا، قصد پیامبر از این سخن امارت و سلطنت نبوده است. اگر مقصودش این بود با کمال وضوح آن را ادا می کرد. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله خیرخواهترین افراد نسبت به مسلمانان بود و اگر مرادش خلافت بود می فرمود: ای مردم! این علی فرماندار شما و قائم بر امور شما بعد از من است. پس سخن او را بشنوید و از وی اطاعت کنید. بخدا قسم اگر خدا و رسول صلی الله علیه و آله علی را برای حکومت انتخاب کرده بودند و او را زمامدار مسلمانان می نمودند و سپس علی علیه السلام فرمان خدا و رسول صلی الله علیه و آله را ترک کرده (و با خلفا بیعت می نمود) در آن صورت نخستین گناهکار و نافرمان از امر خدا و رسول، او بود»^(۱).

راستی آیا این سخن و استدلال قوی برای هر شیعه‌ی منصف و خردمندی کافی نیست تا بپذیرد باور به روایت غدیر به معنی تعیین حضرت علی به خلافت، به امر خدا، نتیجه‌اش توهین به خود آن حضرت است. چرا که دستور خدا و رسول محبوبش را زیر پا گذاشت و با خلفا بیعت کرد؟

اگر گسی از روی مغالطه ادعا کند این روایت معتبر نیست، پاسخ این است که موضوع روایت خبر از یک حادثه و رویداد نیست، بلکه یک استدلال معقول و محکم

۱ - «اساس مذهب و فقه امامیه، ص ۷، استاد حیدر علی قلمداران».

است. پس به فرض اینکه گوینده‌ی استدلال نوه‌ی حضرت علی نباشد فرقی نمی‌کند و به اصل استدلال هیچ خدشه‌ای وارد نمی‌شود.

دلیل هشتم

اگر حضرت علی منصوب من عندالله بود می‌بایست از آن مقام و منصب الهی به عنوان حق انحصاری برای خودش یاد کند. اما حضرت علی چنان نکرد و تنها به ذکر «من از دیگران سزاوارتر به مقام خلافت هستم» بسنده نمود، مثلاً:

الف- از ابوالفضل رضی الله عنه روایت شده که گفت: «سمعت علیاً یقول: بایع الناس أبابکر وأنا والله أولى بالأمر منه» یعنی: «شنیدم که علی می‌گوید: مردم با ابوبکر بیعت کردند در حالی که بخدا قسم من به این امر از او سزاوارترم» (بحار الأنوار ج ۸ ص ۱۷۵)

ب- از عامر بن واصله نقل شده است که گفت: «سمعت علیاً وهو یقول: استخلف الناس أبابکر وأنا والله أحق بالأمر منه» یعنی: «ابوبکر از سوی مردم خلیفه شد در حالی که بخدا سوگند من از او به خلافت شایسته‌ترم». (مستدرک نهج البلاغه ص ۱۱۹، خصال شیخ صدوق و بحار الانوار ج ۸ ص ۳۲۸)

ج- در کتاب «الغارات» اثر ابراهیم بن محمد ثقفی ج ۱ ص ۳۰۳ آمده است که حضرت علی گفته است: مردم به ابوبکر روی آوردند در حالی که: «رأیت أئی أحق بمقام محمد فی الناس» یعنی: «دیدم من نسبت به مقام محمد در میان مردم شایسته‌ترم».

د- هنگامی که مردم تصمیم گرفتند با حضرت عثمان بیعت کنند، حضرت علی فرمود: «لقد علمتم أئی أحق بها من غیري» یعنی: «شما می‌دانستید که من برای خلافت از دیگری سزاوارترم». (کلام ۷۳ نهج البلاغه)

ملاحظه می‌شود اگر حضرت علی به نص الهی خلیفه بود می‌بایست بفرماید: خلافت تنها حق من است. اما او فرمود: من خود را برای خلافت سزاوارتر می‌دانم و با این بیان به شایسته و سزاوار بودن خلفای راشدین برای مقام خلافت به وضوح صحنه نهاده است.

دلیل نهم

بعد از شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه توسط باغیان جنایتکار، مسلمانان نزد حضرت علی رفتند تا برای خلافت با وی بیعت کنند، اما او قبول نکرد و فرمود: «دعوني والتمسوا غيري» یعنی: «مرا رها کنید و غیر من را برای این کار بخواهید» (خطبه‌ی ۹۱ نهج البلاغه) سرانجام وقتی مسلمانان اصرار ورزیدند او نیز راضی شد.

سوال این است که اگر خدا حضرت علی را به خلافت انتخاب کرده بود آیا حق داشت آن را نپذیرد؟ چرا وی وظیفه‌ی خدایی خود را به عهده نمی‌گرفت؟

همچنین در خطبه‌ی ۲۷۶ نهج البلاغه آمده است که حضرت علی می‌فرماید: «والله ما كانت لي من الخلافة رغبة ولا في الولاية إربة ولكنكم دعوتوني إليها وحلمتوني عليها» یعنی: «به خدا قسم، من رغبتی به خلافت نداشتم و نیازی به ولایت من نبود شما مرا به سوی خلافت خواندید و مرا بدان وادار کردید».

اگر حضرت علی از سوی خدا برای خلافت تعیین شده بود چرا فرمود هیچ میل و رغبتی به آن نداشتم؟

آیا هیچ وجدان و عقل سلیمی می‌پذیرد علی رضی الله عنه نسبت به خلافتی که خداوند به او اختصاص داده باشد بی‌میل باشد؟ بدون شک اظهار بی‌میلی و بی‌رغبتی حضرت علی به خلافت، دلیل واضحی است برای این که آن حضرت از سوی خدا به خلافت تعیین نشده بود.

دلیل دهم

در باره‌ی اختیاری و انتخابی بودن امامت و خلافت در کتاب‌های تاریخ و نیز در کتبی که نزد شیعیان معتبر است، از حضرت علی سخنان صریحی وجود دارد که با اعتقاد آنان به اینکه خدا حضرت علی را به خلافت انتصاب کرده بود کاملاً متعارض و ناسازگار است، در اینجا ۱۰ مورد از آن سخنان را ذکر می‌کنیم.

۱- در نهج البلاغه مکتوب شماره ۶ و وقعه صفین ص ۲۹ اثر نصر بن مزاحم منقروی از قول حضرت علی آمده است: «... إنها الشوری للمهاجرین والأَنْصار فإِن اجتمعوا علی رجل وسموه إماماً كان ذلك لله رضی فإِن خرج عن أمرهم خارج بطعن أو بدعة ردهو إلی ما خرج منه فإِن أبی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین...» یعنی: «جز این نیست که شورا حق مهاجرین و انصار است. بنابراین، اگر آنان بر مردی اتفاق کردند و او را امام نامیدند، این کار موجب رضای خدا است. پس کسی که به سبب طعن و بدعت از امر ایشان بیرون رفت، او را برمی‌گردانند. اگر از برگشت خودداری ورزید، چون از غیر راه مؤمنان پیروی کرده است با وی می‌جنگند».

۲- در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۷ و بحار الأنوار ج ۸ ص ۴۴۹ و وقعه صفین ص ۹۸ از قول حضرت علی آمده است: «إنما الناس تبع المهاجرین والأَنْصار وهم شهود للمسلمین علی ولايتهم وأمر دینهم» یعنی: «جز این نیست که مردم پیرو مهاجرین و انصارند و ایشان در کار حکومت و دینشان نظارت دارند (نمایندگان مردم اند)».

۳- در «مستدرک نهج البلاغه الباب الثانی ص ۲» از قول حضرت علی آمده است: «فاز المهاجرون الأولون بفضلهم فی الإسلام أن ینازعهم الأمر الذی هم أهلہ» یعنی: «مهاجرین نخستین با برتری خویش در اسلام گوی سبقت را ربوده‌اند از اینکه در کار حکومت که شایسته آنان است با ایشان نزاع و اختلاف شود».

۴- در وقعه صفین ص ۲۳ و الکامل للمبرد ج ۳ ص ۲۴۷ از قول حضرت علی آمده است: «لعمري ما كنتُ إلا رجلاً من المهاجرین أوردت کما أوردوا و أصدرت کما أصدروا»

وما كان الله ليجمعهم على الضلال لا ليضربهم على العمى» یعنی: «به جان خودم سوگند که من فقط مردی از مهاجران هستم به هر آبشخوری که آنان درآمدند، من نیز درآمدم، و از هرکجا که آنان (مردم) را برگرداندند من نیز برگرداندم و چنین نیست که خدا آنان را بر گمراهی گرد آورد یا به کوری گرفتار نماید».

۵- در تاریخ طبری ج ۳ ص ۴۵۵ آمده است: «لما قتل عثمان أتى الناس عليا وهو في سوق المدينة وقالوا ابط يدك نبايعك قال لا تعجلوا فامهلوا تجمع الناس ويتشاورون» یعنی: «وقتی حضرت عثمان کشته شد مردم نزد حضرت علی رفتند در حالی که در بازار بود و گفتند: دستت را بگشا تا با تو بیعت کنیم، فرمود: عجله نکنید، مهلت بدهید تا مردم (مهاجرین و انصار) جمع شوند و با یکدیگر مشورت کنند».

۶- در تاریخ طبری ج ۳ ص ۴۵۵ آمده است که حضرت علی خطاب به مردم مدینه که اکثر آنان از مهاجرین و انصار بودند فرمود: «يا أهل المدينة! أنتم أهل الشورى وأنتم تعقدون الإمامة وحكمكم جار على الأمة فانظروا رجلا تنصبونه ونحن لكم تبع» یعنی: «ای مردم مدینه، شما اهل شوراییید و شما هستید که امامت را منعقد می‌نمایید و حکم شما بر امت شایسته و جاری است، پس بنگرید چه مردی را برای خلافت نصب می‌نمایید در هر حال ما تابع شما ایم».

۷- در تاریخ طبری ج ۳ ص ۴۵۶ و الکامل فی التاریخ اثر ابن اثیر ج ۴ ص ۱۲۷ و بحار الانوار مجلسی ج ۸ ص ۳۶۷ آمده است: وقتی مردم برای بیعت با حضرت علی حاضر شدند «جاء علي وصعد المنبر وقال أيها الناس عن ملأ وإذن أمركم هذا ليس لأحد إلا من أمرتم» یعنی: «حضرت علی آمد و بالای منبر رفت و گفت ای مردم، انبوه و هوشمند هیچ کس در امر حکومت شما حق اختصاصی ندارد مگر آن کسی را که شما خودتان امیر کنید».

۸- در نهج البلاغه خطبه‌ی ۱۷۳ آمده است که حضرت علی می‌فرماید: «ولعمري لإن كانت الإمامة لا تنعقد حتى يحضرها عامة الناس فما إلى ذلك سبيل ولكن أهلها يحكمون علي من غاب عنها ليس للشاهد أن يرجع ولا للغائب أن يختار» یعنی: «به جانم سوگند تا عموم مردم حاضر نشوند امامت منعقد نمی‌شود و کسانی که حاضرند و اهلیت دارند حکم می‌کنند و حاضر نباید از (رای جمع) سر باز زند و غائب نیز حق ندارد (با رای جمع) مخالفت کند».

۹- در بحار الانوار ج ۱۸ ص ۵۱۳ از قول حضرت علی آمده است: «والواجب في حكم الله وحكم الإسلام على المسلمين بعد ما يموت إمامهم أو يقتل ضالاً كان أو مهتدياً مظلوماً كان أو ظالماً حلال الدم أو حرام الدم أن لا يعملوا عملاً ولا يحدثوا حدثاً ولا يقدموا يداً أو رجلاً ولا تبدوا بشيء قبل أن يختاروا لأنفسهم إماماً عفيفاً عالماً عارفاً بالقضاء والسنة» یعنی: «در قانون خدا و احکام اسلام بر مسلمانان فرض است بعد از آن که رهبرشان فوت کرد یا کشته شد، گمراه باشد یا هدایت یافته، مظلوم باشد یا ستمگر، خونش حلال باشد یا حرام، هیچ کاری نکنند و هیچ سخنی نگویند و برای هیچ کاری پیش قدم نشوند، مگر اینکه پیش از آن برای خود امامی برگزینند که پاکدامن و خداترس و پرهیزکار و آگاه به قضاوت و سنت باشد».

۱۰- در کتاب تاریخ مسعودی (مروج الذهب) ج ۲ ص ۴۱۲ که امامیه وی را از خودشان می‌دانند آمده است: مردم در زمان خلافت حضرت علی بعد از ضربت خوردن آن حضرت: «دخل علي عليّ عليه السلام الناس يسألونه فقالوا: يا أمير المؤمنين، أرايت إن فقدناك ولا نفقدك أتباع الحسن؟ قال: لا آمرکم ولا أنهاکم وأنتم أبصر» یعنی: «بر حضرت علی وارد شدند و پرسیدند: ای امیر مؤمنان! به ما خبر بده که اگر تو را از دست دادیم - و خدا کند از دست ندهیم - آیا با فرزندت حسن بیعت

کنیم؟ علی علیه السلام فرمود: نه، به شما امر می‌کنم که بیعت کنید و نه شما را از این کار نهی می‌نمایم شما به کار خودتان بیناترید».

همچنین در صفحه‌ی ۴۱۴ می‌خوانیم که مردم به حضرت علی گفتند: «ألا تعهد یا أمیر المؤمنین؟ قال: ولكني أتركهم كما تركهم رسول الله» یعنی: «ای امیر مؤمنان! آیا عهد خلافت را به کسی واگذار نمی‌کنی؟ فرمود: نه! و لکن ایشان را ترک می‌کنم، همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را ترک کرد (و کسی را به خلافت نگماشت)».

به نظر ما مسلمانان اهل سنت این همه دلیل واضح و مبرهن و متقن و محکم کافی است تا هر مسلمان شیعی خردمند و منصفی بپذیرد که:

۱- نه خداوند متعال کسی را به عنوان جانشین حضرت محمد صلی الله علیه و آله تعیین فرمود و نه حضرت صلی الله علیه و آله به چنان کاری اقدام نمود.

۲- اعتقاد به امامت منصوصه نه تنها از جهات مختلفی با آیات صریح قرآن و عمل کرد و سخنان حضرت علی بطور آشکار و روشن در تعارض است بلکه - معاذالله - به معنی بی‌ثمردانستن بیست و سه سال تلاش حضرت محمد صلی الله علیه و آله برای ساختن امتی نمونه و توهین به ممدوحان و محبوبان خدا یعنی مهاجرین و انصار از جمله حضرت علی می‌باشد و بالاخره - نعوذ بالله - به معنی بی‌اعتباردانستن قرآن و سنت و کتب سیره و... است، زیرا دینی که به وسیله‌ی اشخاص مرتد و از دین برگشته به ما رسیده باشد ارزش و اعتباری ندارد.

﴿رَبَّنَا لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾
[آل عمران: ۸]

«پروردگارا! دل‌هایمان را، بعد از آنکه ما را هدایت کردی، (از راه حق) منحرف مگردان! و از سوی خود، رحمتی بر ما ببخش، زیرا تو بخشنده‌ای!».

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾
[الحشر: ۱۰]

«پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا، تو مهربان و رحیمی!».

اللهم وفقنا لما تحبّه وترضاه

آمین یا ربّ العالمین

خدمتگزار اهل سنت

ساجد ساعی